



بیانیه یک نویسنده اخلاق‌گرا

● ترجمه سحر شهابی پور
در نیمه راه نهم

تسلیان بنانه‌ها بعد از آنکه

تو که شدم نویسنده که شرفیانی که
تو که شدم نویسنده که شرفیانی که
تو که شدم نویسنده که شرفیانی که

تو که شدم نویسنده که شرفیانی که
تو که شدم نویسنده که شرفیانی که
تو که شدم نویسنده که شرفیانی که

جالی‌ست که او را در ادبیات معاصر آمریکا همتای
هارپر لی می‌شناسند.

در ژانویه، وقتی جاناتان گلیسی ناشر، یک اثر
دست‌نوشته از رابینسون دریافت کرد به دفترش
رفت و به سرعت از شریکش راجر استراوس سرخ
گرفت - کسی که آثار بسیاری از برندگان نوبل ادبی
را به چاپ رسانده است - به او گفت که کتابی
نامعمول از یک نویسنده برجسته و مشهور دارد.
سپس پرسید: «تو می‌دانی در دست من چیست؟» و
خودش بلافاصله جواب داد: «یک نوبل از هرلین
رابینسون، ۱۰۰ گیلیارد» Gilead مانند Housekeeping
اگرچه یک اثر غنایی خاطره‌نگار از درونی منزوی
است اما همانند آثار جان برتون است که نقش
مؤثری در جنبش‌های فرهنگی بردگی را داشت.

از دیدگاه رابینسون آمریکای امروزی توانایی‌اش
را برای فراخواندن همه نیروهایش به ایجاد تفریبات
شبه آن‌چه یک‌بار رادیکال‌های اصلاح طلب به آن
توفیق یافته بودند، از دست داده است. و Gilead
همچنین تفاوت‌های اساسی با Housekeeping دارد
و آن چیزی که رابینسون «نسبان فرهنگی»
می‌نامدش.

رابینسون از نظر احساسی یک جورج ایبوت
معاصر است: پیوند اجتماعی با محیط و گسترش
اختلافات انسانی با دست‌مایه‌های مترنم‌انگه است.
رابینسون تلویزیون تماشا نمی‌کند و پشت

رونی شکل گرفته است. او درباره تپه آفرنی ایووا
گفت: «معنی طول کشید تا چشمم را به آن منظره
عادت دهم، اما سووق شدم - تقریباً تا سرحد
دیوانگی» رابینسون با این که هرگز به آن کلیسای
واری نرفته، اما در هرونی سال‌های بسیاری را
عمیقاً با کلیسا سپری کرده است. او در رمان Gilead
که پس از انتظاری طولانی منتشرش کرده به‌منه‌ای
از این‌گونه از رابطه با کلیسا را تصویر کرده است.
بیست و سه سال از زمانی که رابینسون TV
ساله نخست رمان خود، خانه‌داری را در سال
۱۹۸۰ نوشته بود، می‌گذشت که دست به کار نوشتن
دومین رمان خود شد. رابینسون برای
Housekeeping جایزه پنجاه هزار دلار و یک نامزدی
دریافت جایزه پولیتزر شد و به سرعت جایگاه خود
را به‌عنوان نویسنده کلاسیک مدرن تثبیت کرد.
او سه سال پیش در گفت‌وگویی از زمان دیگری
که در مسه نگارش فارد حیر داد او در این سه سال
هم وقتش سه برگزیده کارگاه داستان‌نویسی در
ایووا گذشت و طی آن نیز خبری از زمان جدید او
نشد.

اما این زمان برایش فرصتی نبود تا دو اثر
غیرداستانی منتشر کند طی دهه ۱۹۹۰ اکثر
خوانندگان رابینسون بر این تصور بودند که او دیگر
قادر به خلق اثری ادبی نیست و نخواهد توانست بار
دیگر حال و هوای قصه‌پردازی را باز بپاید. این در

بر روی نه‌ای نزدیک ایووا، کلیسایی از چوب سفید
با در قرمز روشن برای نمازگزاران کنار باریکه راهی
بر پا شده که روی آن از آسترلی از علف پوشانده و تا
دل زمین‌ها و سرخ‌زارها کشیده شده است. یک
بعدازظهر ابری ماه اگوست است. مرلیین رابینسون
رمان نویسی و دوست‌نمایان‌ش هم‌سایه‌هایش می‌سوی
کال‌روی همسر فرنگ کال‌روی نویسنده از پنجره
چشم به بیرون دوخته‌اند. رابینسون کف دستش را
بر شیشه پنجره نهاده و جلوی نور را سد می‌کند تا
بیرون را بهتر ببیند. دروش جلوه‌هایی می‌درخشند
که از آن سر در نمی‌آورد. خیلی زود کشش جری -
مرد خوش خلق و صندل پوش - سر می‌رسد و قفل
در را می‌گشاید. داخل کلیسا به طرز تعجب‌آوری
کوچک است و راهروی مبانی ندارد. کلیسا در سال
۱۸۲۶ توسط مهاجران ولزی وقتی که عروس‌ها -
همان‌گونه که رابینسون یادآور شده - هنوز در
سال‌ها برگزار می‌شد ساخته شده بود. دیوارهایش با
کافذهای رنگ‌و‌ارنگ با طرح‌های عجیب و غریب
پوشانده شده است.

رابینسون هنگام تماشا اتاق با صدایی خاکی از
رضایت زیاد می‌گوید: «این‌جا واقعاً می‌توانی فشرده‌گی
حضور را احساس کنی.»
این احساس عمیقاً رابینسون است؛ همان‌گونه
که شیوه بیان هم رابینسون است. شیوه‌ای که با
تکیه بر عناصر از یاد رفته زبانی و تحت‌تأثیر عوامل



رایسون یک نویسنده است

به دلیل آن چه خودش اجبار به تبیین - آموزش جهان نمی خواند.
او در مرگ آدمیت می نویسد: خودم را در حضور خدا حس می کردم
پیش از آن که حتی بدانم او را چه نامم.

رایسون به مدت ۶ سال به شناسی یک مدرسه مذهبی قدیمی انتخاب شده است

خودش اجبار به تبیین - آموزش جهان - می خواند.
او در مرگ آدمیت می نویسد: خودم را در حضور
خدا حس می کردم پیش از آن که حتی بدانم او را
چه نامم. رایسون به مدت ۶ سال به شناسی
یک مدرسه مذهبی قدیمی انتخاب شده است.
همان وقتی که تلگرام دعوت (که او بدیع ترین چیز
می دانست) گمان زوی از او برای تدریس در کارگاه
داستان نویسی آیووا به خانهایش در نورت همتون
رسید. او که میل فراوان به اتزوا داشت، در جایگاهی
کاملاً متفاوت قرار گرفت. او مدت ها پیش با
همسرش متارکه کرده و تنها زندگی می کند و دو
پسرش جیمز و جوزف حالا دیگر بزرگ شده اند.
بیشتر اوقات او در خانه به مطالعه می گذرد. غالباً
جیمز را که برنامه نویسی کامپیوتر است و چند کوچه
دورتر زندگی می کند، می بیند (جوزف نیز در کوشیز
اقامت دارد). او بعد از ظهرها گل برای کلیسا فراهم
می کند و سپس قدم زدن در همسایر دانشگاه می شود.
او در کلیسای دانشگاه آثار هرمان ملویل، ایملی
دیکینسون، هل ترو و والت ویتمن - آفرینشگران
ایمان تعالی جوانه آمریکا - را برپرسی و تدریس
می کند.
او به سن گفته: «پس از خانم کلاس، اکثر
شاگردانم برای شام بیرون می روند، همینکه
دیوونام می کنند. من امکان یک مکالمه کوتاه را هم

هفته پیش از آن فرینک کانروی گفته بود که
تابستان آینده از مدیریت پروژه پژوهشی خود
کناره گیری خواهد کرد. اتاق نشیمن ایوانته از
سخنهای نخستین رفتن است. صحبت به
پیش بینی درباره موفقیت کانروی در زمینه کار
اخیرش است (البته به رایسون که هیچ کاف مقام
ریاست هیچ دپارتمانی را نداشته و هیچ کسی او را به
چنین مقامی قبول ندارد) صحبت به ساختار
پسچیده زبانی سخنن مجموعه اشعار
تی اس الیوت با عنوان بخواهای عاشقانه می کشد.
(می شه من و تو روی این فقه کار کنیم؟) در خلال
بحث درباره ویژگی های دستوری زبان الیوت،
کانروی تأیید می کنی هیچی ارزش سبدر نمی آردم و
سبب یا انگشتش به رایسون اشاره می کند. اما
تو می دونی، تو همه چیز رو می دونی.
گذرانان حتی چند روز با رایسون کلی است تا
این تصور بدید آید که او از هر چیز، چیزهایی
می داند. پیش از آن غروب، در گردشی اطراف آیووا
او اطلاعاتی درباره یونان قدیم با شهری که سولون
نامیده می شد، شیوه برداشت سواد، آموزش مقررات
به مهاجران افریقای غربی و فکر کردن به کاراکتر
فیلم آمیتاد درواقع او در باره فرهنگ
قدیم آمریکا بسیار می داند اما همینکه این به فیلم
در می آید دیگر کمتر می داند.
رایسون یک نویسنده است، به دلیل آن چه

فرمان انومیل هم نمی شنید. او در مجموعه
مقالات مرگ آدمیت کفرخواستی گزیده صادر
کرده است علیه مادی گرایی امروز آمریکا که دنباله
طبیعی آن هرج و مرج و انحطاط اخلاقی انسان
توصیف می شود.
اینک ۶۱ سالگی برای رایسون نشانه های
گرفتاری جان در اندامی از ریخته اندامه را به همراه
دارد. روزگار جوانی او در شمال آیداهو با خودا گاهی
سرنشار و طولانی سپری شده و هنوز هم او فوز کرده
در پشت قامت برافراشته این گذشته خود را پنهان
می کند. مثل جین آدامز بنیانگذار Holl House
برایش به مثابه یک قهرمان است.
او دائم سوزش را به یک طرف خم می کند.
وقاری خاص خود دارد. چهارهای مجسمه وار، با
خطوط واضح. دستهای موی کپه پشت خاکستری برا
روی شانه هایش می ریزد و چشم هایش را می پوشاند.
و او دائماً آن ها را به پشت شانه راستش می اندازد.
چشمائی آبی مایل به سبزی دارد که به از غواشی
می زند، و حتی با رنگ لبانش عوض می شود که به
نظر می آید به عمد رنگها را هماهنگ کرده است. او
غالباً پیش از صحبت کردن، مکتبی طولانی می کشد
تا مهار خودش را به دست آورد. درست مثل یک
بچه.
در شبه شبی از ماه آگوست، تازه نرم پاییزی
شروع شده بود. رایسون در خانه کانروی بود. یک



نیت او گنگ به اصلاح فرهنگ غرب است

و گسترش امکانات تحصیل دانشگاهی برای زنان

همای مردان، او همچنین مبارزایی از مذهب در برابر علم معاصر را

هدف گرفته آن جا که می‌گوید: «دروغ مدرن این است

که علم، مذهب را به مثابه امری که جایگزین موعودات شده نشان می‌دهد»

هیچ کس (مارکس) نخواند، کسی (جان گالوپ) نخواند، حتی متفکران، در نتیجه برخی دانشجویان او را غیرقابل تعطف می‌پندد.

رضا اصلاحتی در تماسی تلفنی به من گفت: «ما سابقاً رفتن من به کارگاه برای کار کردن با مربیان رابینسون بود، من او را یک نابغه می‌دانم و اضافه می‌کند: «اما باید بگویم من از او به عنوان یک معلم، خیلی خیلی ناامید شدم چون او در قبال آن‌هایی که بهره‌م از آموزه‌هایش ببراه می‌روند شکیبایی چندلی ندارد چیزی که غیرقابل فهم است این‌که او اصلاً از طسبع آزمایی و آزمایشتگری در موضوعات لذت نمی‌برد، وقتی نتر او را می‌خوانی برداخته و پاکیزه است، آن را می‌بلعی، اما خودش خیلی بسته است، انگار زمانی دراز در عصری دیگر زیسته است، (اعلان نویسنده - پژوهشگر است و اثر او مطالعه در باب اسلام بزودی منتشر می‌شود) - به هر حال کسی تردید وجود دارد که رابینسون در چایی وری ایبالت‌های قرمز و آبی زندگی می‌کند (کنایه از قلمروهای زیر پرچم آمریکا) زندگی او مثال خوبی برای نگریستن به گذشته‌های است که دیگر کهنه شده، درست وارونه این ضرب‌المثل که می‌گوید: «می‌تواند مسیر آیدنده را هموار سازد»

زمان‌های رابینسون با درک وجوه زندگی در شهرهای کوچک نوشته شده است، او در سال ۱۹۲۲ در سند پوینت Sand Point آیدامو به دنیا آمده

دفاع می‌کند؛ کسانی که چندان اهل تواضع نیستند، او قصد اصلاح آسوزمعی جهان کالوین را دارد - که آدمیان را به دو گروه آموزیده و امنت‌شده تقسیم کرده است. نیت او کوچک به اصلاح فرهنگ غرب است و گسترش امکانات تحصیل دانشگاهی برای زنان همایی مردان، او همچنین مبارزایی از مذهب در برابر علم معاصر را هدف گرفته آن جا که می‌گوید: «دروغ مدرن این است که علم، مذهب را به مثابه امری که جایگزین موعودات شده نشان می‌دهد» رابینسون در مسالعاتی در زمان رد داروینسم می‌نویسد: «علم نتوانست در جایگاهی نظیر مذهب قرار گیرد و به بشر خدمت کند، زیرا از آفرینش اصول اخلاقی و نبجلیت ناتوان بوده است، علم نمی‌پذیرد که چه گونه بی‌هیج دلیلی یک بچه را به یک سگ ترجیح دهد، تا این که مغزری ناچیزی دانشگاهی را به جای کزوت نامشروع برگزیند، علم به ما دلایلی برای ارجح‌دانستن آن چه در برابر استنلال‌ها، پدیده‌های متعالی می‌شناسیم، ارائه نمی‌دهد»

این نقدها او را در میان بسیاری از چهره‌های موفق چون سلاوا میلوش برنده نوبل می‌نشانند. دانشجویانش او را به خاطر وسعت اندیشانش گرمی می‌دارند، هنر چند که روش‌های او می‌تواند تحکم‌آمیز به نظر برسد و در زمان به شعار دادن‌های سباله‌آمیز هم متوسل شود (او دوست دارد بگوید

نارام، با هیچ کس، و وقتی به فکر فرو می‌رود، می‌نالد. من این فردیرو دوست دارم، او‌ها بخش بزرگی از زندگی عاطفی من رو می‌سازند، اما به معنی این نیست که من می‌توانم یک هم صحبت داشته باشم او جدیداً به خیالهای دیگر نقل مکان کرده و گه‌گاه همسایگانش او را در حال قدم‌زدن می‌بیند. در حالی که یک سگ پودل به دنبالش می‌دود؛ اسمش اوتیس است، (البته بعد از اوتیس ردینگ نویسنده، نامگذاری شده است) این‌گونه کتاب خواندن رابینسون چندان هم برایش بی‌خطر نیست، منتهی اگر نتواند حوصله‌اش سر می‌رود، اوتیس هم برانمه پیاده‌روی‌اش به هم می‌خورد، اگر بخواند هم برای خودش و هم اوتیس منفعت دارد، به شرطی که زمین نیفتد یا توی درخت نرود، او تا حالا نیفتاده، در اگوست بود که این را می‌گفت، اما بلافاصله آن را تصحیح کرد - یکبار اتمام - البته نامضم این موقع به تلفظ نام ور می‌رفتم، آثار غیرداستانی رابینسون از کنجکاوی او نسبت به جهان و از عدم تحمل‌اش نسبت به کوردلی احضارته آن‌هایی که نباید بیشتر بداندند (دانشگاهیان، سیاستمداران و رهبران مذهبی) پدید آمده است. من به دنبال پاسخ سؤالات خودم هستم، تا افکارم را برای خودم سامان بدهم.

او به عنوان یک آگاه دینی که به مضم والای اسلامی و وجدان بشری اعتقاد دارد، از پیوریتن‌ها



راینسون نوشن Houskeeping

رازمانی شروع کرد که در دانشگاه واشنگتن

در حالی کار بر روی تز دکترایش درباره شکسپیر بود

در آن زمان او به اتفاق

همسرش که در دانشگاه تدریس می کرد در ماساچوست اقامت داشت

خوش طنین شکسپیر و شاه جیمز اوسته، نثر قدرتمند او وسعت بینگرایی آسمانی را در خود جای داده است.

راینسون حالات متناوبی را با وضوح درونی و ماثوس توصیف می کند. هر چه به چشم می آید وهم و خیال است. یک نفر با رویاهای به جا مانده و این شیخهای سهمگین دستهای شان را پنهان می کنند و از ما دور می شوند.

Houskeeping داستانی روایت و خواهر کوچک ترش لوسیل است با دو دختر که نزد سیلوی، عمه شان، بزرگ شده اند. مادرشان خودش را در دریاچه بیخسته بیرون شهر غرق کرده و پدر بزرگ هم در دگریز از دنیا در سانحه فئج فطال خود را به آبهای دریاچه زده است. دو دختر تا غروب روی یخ نازک دریاچه ای که مادرشان و پدر بزرگشان را در خود دفن کرده سر می خورند. یک پل دو سوی دریاچه را به هم متصل می کند و عبور نمادین رویت از این پل، رمان راینسون را به نقطه پایانی می رساند.

انزوای زنان دستمایه اثر راینسون است اما اثری متصفانه و موجز است و بی زبانه گویی بیوندی ظریف با نسلی از زنان که با موج دوم فمینیسم همراه شده اند، برقرار می کند. در حالی که خود را از ادبیاتی تند و بی پروا برکنار نگه می دارد. بقتلاً اشتباه خواهد بود اگر **Houskeeping** را به رسم عنوانش، یک کتاب

هنر با آگاهی کامل نسبت به آن چه می نوشتم کار را شروع نکردم، او شبها می نوشت که با نوعی خوابالودگی همراه بود. روزها نیز سرش را به دو پسرش می برد. هر دو در حالی که اسلحه به انتشار دست نوشته ها هم فکر نگرفته بود.

در ایوان خانه، قهوه و کلوچانش را که خورد، گفت: این ویژگی همه زنان است و از ناپایی فراولان با طرز تلقی آنان دارد. آن چه نوشتم به نظر نوعی مراقبه می آمد و فکر می کردم موضوعی است که خیلی کم در بارش نوشته شده بوده و اضافه می کند: هنر یک تصویر عجیب و برای خودم جذاب از نویسنده دارم؛ و آن تماشا کردن مردی با لباس رگبانی کارگری در حال نوشتن کلماتی در بنرهای اوراق کردن و جمع کردن یک موتوسیکلت است. این تصویر از سالها پیش در ذهنم است و هرگز از یادم نمی رود. به نظر می رسد این چیزی از جنبه های ذهنی و درونی من باشد و با تصویر حاصل واکنش من در موقعیت خاص باشد. فقط نوع نوشتن بود که همواره برام جذاب بوده

Houskeeping به رسم انتظارش، توفیق پیدا کرد. دوریس لینگ با شور و شوق درباره این رمان نوشته من نگاهم دریافت دارم ایسته می خوانم و سپس بسیار آهسته تره این رمان بخشی از سنت رمان نویسی آمریکایی است؛ نظیر تریلوی کورمک مک کارتی Cormac Mc Carthy سرشار از ریتم

شهری یا مدل Fingerbone، شهر داستانی رمان **Houskeeping** پدر او در کارخانه آلومبری کار می کرد. برادر او استاد هنر دانشگاه ویرجینیا است. مکس مادرش با مویچه که خانه دار بود روی در سجالی خانه راینسون نشسته است؛ با منتهایی غیر معمول راینسون با لحنی خشک می گوید: «گویی رئیس یک خانواده انرفالی بوده.

لوشل دهه ۶۰ راینسون پس از گذراندن دبیرستانی که معلمش معلم دانش آموزان را به کتابخانه می فرستادند به کالج می بروک رفت. با ۹۰۰ دانشجوی دختر. در آن جا هم خودش را از دیگران جدا کرد و به مطالعه مشغول شد. در همان جا بود که نوشتن را یاد گرفت. هنر در سال دوم بود که با جان هانوک John Hawkes درس گرفتیم. یک همتا فنی درنده خو هم داشتیم. ما یک روح واقعاً ناسیب بودیم. با خنده اضافه می کند: شما در حالی که فکر می کنید یک نویسنده هستید، اما با آن وضعیت دل و جرأت عرض اندام ندارید. کلاس های هانوک به دشواری شهرت داشتند.

راینسون نوشتن **Houskeeping** را زمانی شروع کرد که در دانشگاه واشنگتن در حالی کار بر روی تز دکترایش درباره شکسپیر بود. در آن زمان او به اتفاق همسرش که در دانشگاه تدریس می کرد در ماساچوست اقامت داشت. او کار را بسا یادداشت براری بر روی کنار کافه هایش شروع کرد.



شبه عالی‌ترین نمونه این ادبیات
موبی دیک - Moby - Dicke است
نمادهای این کتاب جنبه‌های اصلاح‌گرا نه و رمز آمیز
و معماگونه را نوامان نمایشگری می‌کند رابینسون غالباً
کتابش را به خاطر چندگانگی و جوساخاری‌اش موبی جین - Jane - Moby - می‌خواند.

زنانه بخواهیم، شیوه استعاره‌ی کتاب شبه عالی‌ترین نمونه این ادبیات، موبی دیک - Moby - Dicke است. نمادهای این کتاب جنبه‌های اصلاح‌گرا نه و رمزآمیز و معماگونه را نوامان نمایشگری می‌کنند. رابینسون غالباً کتابش را به خاطر چندگانگی و جوه ساختاری‌اش موبی جین - Jane - Moby - می‌خواند. اثر مشهور هرمان سابلو - موبی دیک - یکی از کتاب‌های مورد علاقه رابینسون است.

خوانندگان از جملات کتاب تکبیه‌گلام ساختند. در سال ۱۹۸۷ بیل فورسایت جملاتی از رمان رابینسون را بر زبان بازیگر فیلمش کرستین لوتی نهاد. رابینسون تنها با یک رمان نویسنده‌ای مشهور شده بود، بی آن که حتی دومین رمانش را منتشر کرده باشد. هر نویسنده دیگری جای او بود شاید به آهنگ و لفظ هنرمندانه عبارات خود را سرگرم می‌کرد، اما این در مورد رابینسون صدق نمی‌کند.

اگر مسائل روشنفکری او را به خود مشغول کند به سرعت او را به جانب حوزه‌های غیردانشی مسمی‌کننده، بعد از Housekeeping او Mother Country را نوشت. یک افشاگری چندجانبه‌رنگیز دربارۀ زساله‌های اتمی و پتروسه غنی‌سازی در Selfield بریتانیا که حکومت را به نقد کشید و گروه‌های سبزی را به واکنش واداشت. رابینسون Mother Country را چشم‌گشوده می‌خواند، او

یکابکشان گذشت و هر کس که می‌خواست حرف بزند میکروفن را در برابرش می‌گرفت. پاسخ‌ها آمیزمای از مطالب نامربوط بود، بعضی شخصی بود، برخی کلیشهای و... که ماحصل‌اش این بود: «ما نیازمند تغییر کتاب‌ها و فیلم‌هایی هستیم که مردم می‌خوانند و تماشا می‌کنند» سپس از برابر کلیسا، پس از آن که کشیش این پرسش را تکرار کرد، صدایی گرفته در تالار پیچید: «به وجدان‌تان گوش بسپارید» یک پیچ پیچ در میان نمازگزاران درگرفت نه مثل شنونده‌ای که پس از خواندن شعری با خود نجوا می‌کند. این چنین تبادلی است که رابینسون را به جنب‌نمازگزاران می‌کشد. (او در کودکی به عضویت کلیسا درآمده است) «من راه خودم را به‌سوی نوعی آموزشگاه واقعی پیدا کردم. این اتفاقی نیست، هیچ چیز واقماً برتر از بخشش نیست تا وجدان‌تان را با این ایمان رها سازید» امری که به زنی‌ای با آموزه‌های الهی مربوط می‌شود.

کشف نیاز وجدانی کلیسا در مرکز کارهای رابینسون است. نوشتن صرفاً برایش یک عمل هنرمندانه نیست، بلکه امری مذهبی است. در دهمین پل می‌بدم بین خودم و دنیای پس‌ایمن‌ان، من مسن مسردم را دوست دارم و در جستجوی راه‌های تعامل بر معنا با مردم هستم و اگر توانم بنویسم نمی‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد، زیرا تمام پل‌های من با دنیا همین نوشتن است. □

هدف انتقادهای بی‌رحمانه گروه‌های صلح نیز قرار گرفت، زیرا حاضر نشد بخش‌هایی از کتاب خود را حذف کند.

رابینسون تنها نویسنده‌ای نیست که درباره جان براون چهره برجسته جنگ‌های داخلی مطلب نوشته است. راسل بنکس و پیروس اوله نیز اخیراً رمان‌هایی نوشته‌اند که به نوعی ستایش از براون است، اما به‌ترتیب شکل آن را رابینسون در Gilard ارائه کرده است.

برخلاف مقالات جنجالی رابینسون که از ابتدا به طوری وسوسه‌انگیز جوانسازگانش را به هوس جالش با تلافی‌ها می‌کنند و سپس پرسشی پرکشش را در برابرش می‌نهد تا آنان را به کشش واقعی فرابخواند «تا حقیقتاً را آذربایند» در نامه مضمنی که امس به پرسش می‌نویسد، به‌کرات در عقایدش تجدیدنظر می‌کند. خواننده می‌تواند رابینسون را نیز در چنان وضعیتی محکم کند: سال به سال، همان‌طور که او می‌کوشید یک رمان بنویسد، به نوعی خود نیز چنین تجدیدنظر کردن‌هایی را پشت سرگذاشته است. صبح یکشنبه.

در کلیسایی در آیسووا، استفسار پیروس فیشر از نمازگزاران خلاصت به این پرسش پاسخ دهند که زندگی متولان‌شان را چه‌گونه زیسته‌اند؟ پس از شرح و توضیح و به دنبالش سکوت خجالت‌ناپذیر نمازگزاران، دست‌ها یکی یکی بلند شد. فیشر از برابر